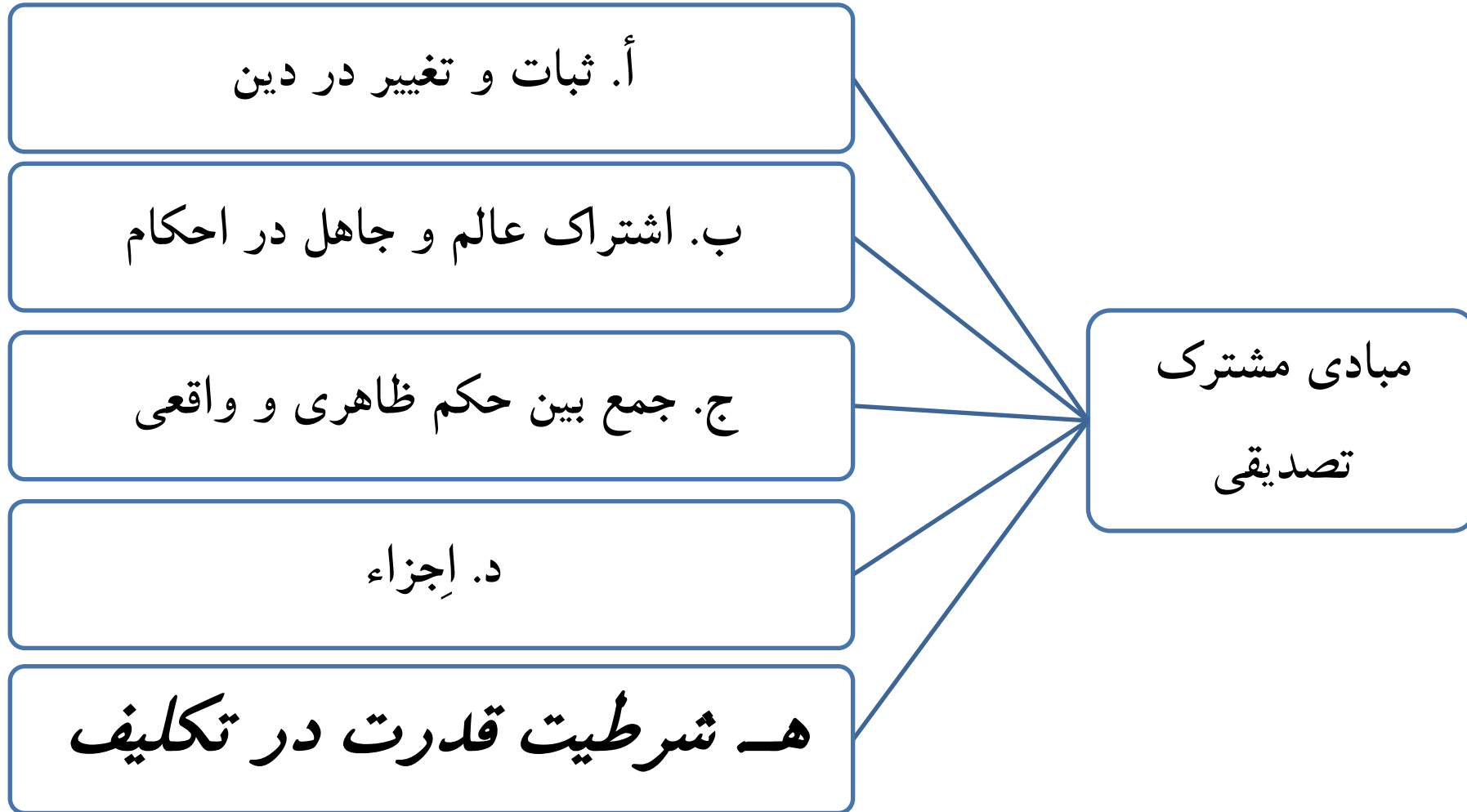


علم أصول الفقه

۱۰-۷-۹۰ مبادئ مشترک تصدیقی ۹

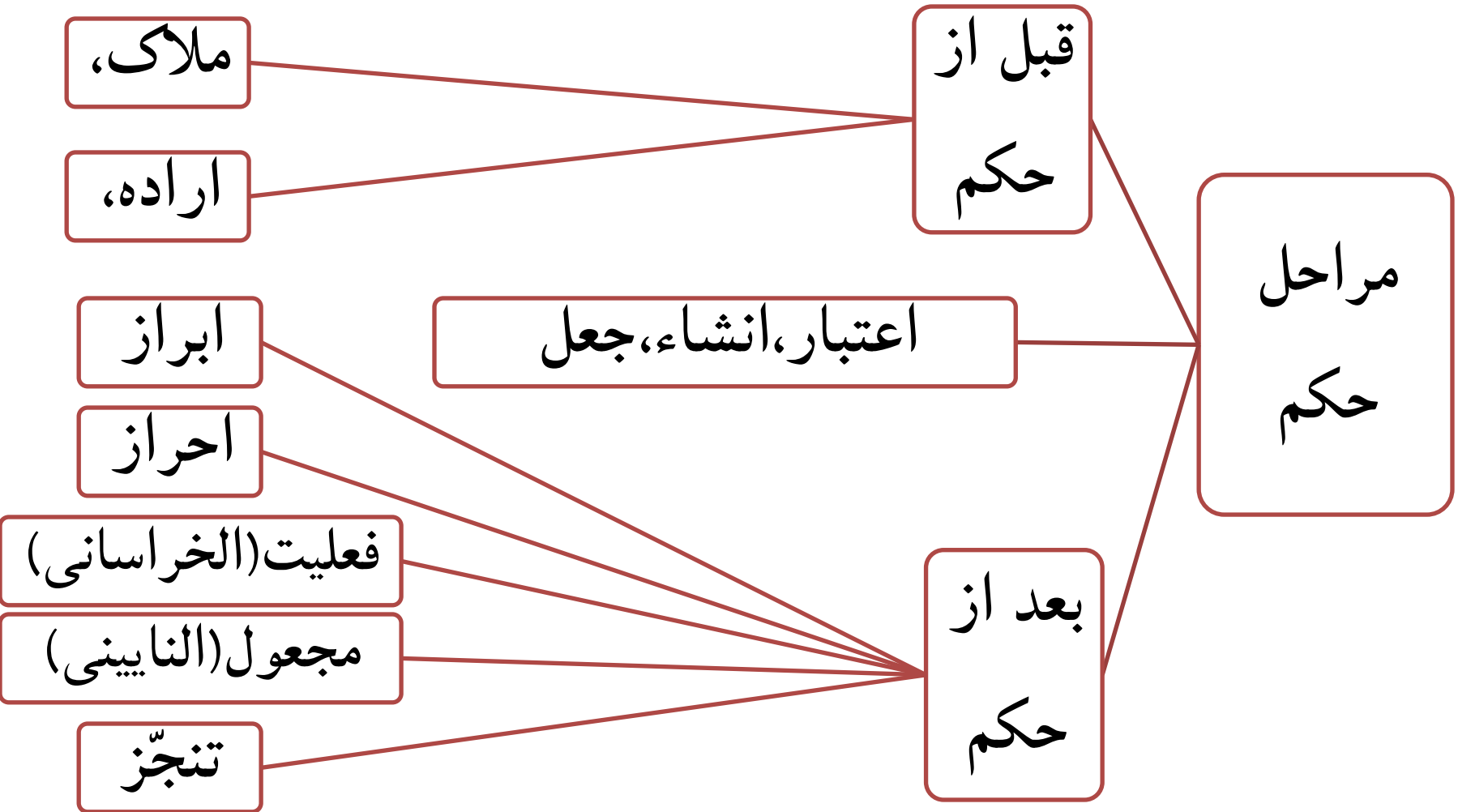
دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني



هـ شرطیت قدرت در تکلیف

- یکی دیگر از مبادی مشترک تصدیقی، مسأله‌ی استحاله‌ی تکلیف به غیر مقدور یا بحث شرطیت قدرت در تکلیف است.
- سئوالی که در ابتدا مطرح می‌شود این است که:
- آیا قدرت در تمام مراحل تکلیف شرط است، یا در برخی مراحل تکلیف شرط است و در برخی دیگر شرط نیست و یا در هیچ یک از مراحل تکلیف شرط نمی‌باشد؟

مراحل حکم



هـ شرطیت قدرت در تکلیف

- قدرت در کدامیک از این مراحل شرط است؟
- برای جواب این سؤال به تک تک مراحل نگاه می‌کنیم و بحث شرطیت قدرت را در آنها بررسی می‌نماییم.

نوع مسأله

- لازم به ذکر است که این بحث، غیر آن چیزی است که در فقه یا اصول مطرح می‌شود. به عبارت دیگر این بحث در اینجا یک بحث فقهی یا اصولی نیست.

- اگر بخواهیم بدانیم که آیا در یک تکلیف خاص، قدرت شرط است یا نه، سراغ دلیل تکلیف می‌رویم و اگر در دلیل، قدرت اخذ شده باشد، شرطیت قدرت را در آن تکلیف نتیجه می‌گیریم. این کار، یک کار فقهی است که در آن خصوصیت یک حکم خاص از طریق دلیل خاص به دست می‌آید.

- اگر بخواهیم بدانیم که «آیا می‌توانیم فعلی را که قدرت بر انجام آن نداریم، ترک کنیم یا می‌توانیم فعلی را که قدرت بر ترک آن نداریم، انجام دهیم»، یعنی به دنبال حجت شرعی برای ترک عمل به تکلیف به نحو کلی باشیم، این کار، یک کار اصولی است.

- ما در اینجا نه به دنبال دلیل خاص بر شرطیت تکلیف نسبت به یک فعل خاص هستیم و نه به دنبال حجت شرعی به نحو عمومی بر ترک عمل به تکلیف هستیم.

- بحث ما در اینجا یک مطالعه عقلی در مورد یکی از مبانی تصدیقی علم اصول است و آن این که آیا قدرت در مرحله ای از مراحل حکم شرط است یا خیر؟ که اگر باشد در تمام علم اصول فقه تاثیر می گذارد، زیرا علم اصول فقه از حجت شرعی بر تکلیف به نحو کلی بحث می کند.

نوع مسأله

- از نگاه عقل، قدرت در ملاک ضرورتاً اخذ نشده است، ولی در بقیه مراحل حکم شرط است. یعنی قبل از جست-وجوی از حجت به نحو خاص یا عام، به عنوان یک مبدء تصدیقی، قاعده‌ای به نحو کلی وجود دارد که می‌تواند در کل مباحث اصول تأثیر بگذارد و در این قاعده، عقل داور است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ثمره‌ی بحث شرطیت قدرت در تنجیز معلوم است. وقتی قدرت در تنجیز شرط باشد که هست، مکلفی که قادر بر انجام کار نیست، در قبال تکلیف مسئولیت ندارد و تکلیف بر او منجز نیست. و اگر قدرت شرط باشد، مکلف حتی در صورت عدم قدرت نیز مسئول خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- از این رو شهید صدر به ثمره‌ی بحث شرطیت قدرت در مرحله‌ی جعل می‌پردازد.
- سؤال این است: اثر شرطیت قدرت در مرحله‌ی جعل چیست؟ چه فرقی می‌کند جعل مشروط به قدرت باشد یا نباشد؟
- حتی در فرض مطلق بودن جعل نسبت به قدرت، باز هم مکلف در صورت عدم توانایی، در قبال جعل مسئولیتی ندارد. پس شرطیت قدرت در جعل چه ثمری دارد؟

ثمره‌ی بحث قدرت

- شهید صدر می‌فرماید ثمره‌ی شرطیت قدرت در جعل در قضا (مقابل ادا) معلوم می‌شود در دو مورد:

ثمره‌ی بحث قدرت

- أ. عجز مستوعب: می‌دانیم در تکلیف‌های زمان‌دار، بحث قضا مطرح است؛ زیرا در چنین تکلیف‌هایی است که با گذشت زمان، ادای تکلیف مجالی ندارد و باید قضای آن را به جا آورد. تکلیفی که زمان ندارد، فوریت و ادا و قضا بی‌معنا است، مکلف تا ابد می‌تواند فعل را انجام دهد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- تفسیری که در مورد ملاک قضا شده و قاعدتاً عقلایی هم هست، این است که ملاک قضا، ملاکی مغایر با ادا نیست. زیرا در این صورت قضا خود، یک تکلیف مستقل به حساب می‌آید و ربطی به تکلیف ادا نخواهد داشت و قطعاً نمی‌توانیم بگوییم آن قضای این است. پس قاعدتاً ملاک قضا همان ملاک ادا است که هنوز باقی و قابل تحصیل می‌باشد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بنا بر تصویری که در معالم الدین هم خواندیم، قضا مرتبه‌ای از آن ملاک را حاصل می‌کند. یعنی اگر نماز اول وقت صد درجه مصلحت داشته باشد، تا آخر وقت هنوز بخشی از این ملاک مثلاً ۹۵٪ قابل تحصیل است و بعد از وقت نیز به مقدار کمتری نصیب مکلف خواهد شد؛ یعنی مثلاً در صورتی که قضای نماز را به جا آورد، ۶۰٪ از مصلحت را می‌تواند کسب کند. از این رو گفته‌اند: نماز اول وقت بهتر است، سپس تا آخر وقت، خواندن نماز واجب می‌باشد و بعد از وقت واجب است نماز را قضا نمود چون هنوز تکه‌ای از مصلحت قابل تحصیل است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- با توجه به این مطالب، یکی از ثمرات شرطیت قدرت در جعل در مورد کسی است که در تمام مدت تکلیف، عاجز از تکلیف است و هیچ‌آنی از آنات قدرت انجام فعل را ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- یقیناً از آنجا که تنجیز مشروط به قدرت است، در تمام مدت تکلیف در قبال آن کار مسئول نیست و به خاطر آن عقاب نمی‌شود. اما قضای این تکلیف، جای بحث دارد و این بحث به جعل مربوط می‌شود. در اینجا دو فرض و دو مبنا متصور است:

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۱. جعل مشروط به قدرت است: در این فرض برای شخصی که عجز مستوعب دارد (یعنی تمام مدت تکلیف عاجز است)، اصلاً جعلی صورت نگرفته و تکلیفی بر گردن او نیامده است. زیرا جعل مشروط به قدرت می‌باشد و این شخص در تمام مدت تکلیف عاجز از آن است. وقتی جعل نسبت به او منتفی باشد، ملاک هم منتفی است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- زیرا اصولاً ما از روی جعل پی به ملاک می‌بریم، خودمان علم به مصالح و مفاسد واقعی نداریم. وقتی چیزی واجب می‌شود، پی می‌بریم که مصلحت داشته است و وقتی وجوبی در کار نیست، پی می‌بریم که مصلحت وجوب هم نبوده است. در اینجا هم همین گونه است. وقتی جعل را نسبت به این شخص منتفی دانستیم، ملاک تکلیف هم برای او وجود ندارد. از آن سوی چون علت قضای یک تکلیف، بقای ملاک آن تکلیف است، در این مورد وجوب قضا هم برای این فرد معنا ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۲. جعل مشروط به قدرت نیست: واضح است در این فرض، جعل، شخص عاجز را هم در بر می‌گیرد. با شمول جعل، کشف ملاک می‌کنیم و ملاک را احراز می‌نماییم. حال اگر بعد از وقت، عجز از شخص مکلف برداشته شود، به دلیل این که ملاک تکلیف باقی است، قضای تکلیف بر گردن او ثابت می‌گردد. مشخص است که تا وقتی عاجز است در مقابل تکلیف مسئولیتی ندارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بدین ترتیب اگر در جعل، قدرت شرط باشد، قضا واجب نخواهد بود؛ اما اگر قدرت شرط نباشد، قضا واجب خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ب. ثمره‌ی دومی که شهید صدر برای شرطیت قدرت در جعل ذکر می‌کند آنجا است که شخص عاجز از تکلیف به طور اتفاقی تکلیف را انجام دهد.
- البته در تکالیف متعارف چنین چیزی را نمی‌توان تصور نمود، ولی در یک مثال غیر متعارف، می‌توان مطلب را توضیح داد:

ثمره‌ی بحث قدرت

- فرض کنید مولی در بین ساعات ده تا دوازده صبح از عبد بخواهد که یک بار، یک متر به هوا بپرد. و فرض کنید مکلف عاجز از پریدن در این زمان باشد. اما به صورت اتفاقی مثلاً بر اساس یک رعشه‌ای، توانست یک متر به هوا بپرد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در اینجا نیز همانند مورد قبل اگر بگوییم جعل مطلق است و مشروط به قدرت نیست، تکلیف حتی این عاجز را نیز در بر می‌گیرد و قهراً چون عمل را به طور اتفاقی انجام داده است تکلیف نیز از او برداشته می‌شود.
- اما اگر جعل مشروط به قدرت باشد، تکلیف این شخص عاجز را در بر نمی‌گیرد و نمی‌توانیم بگوییم با آن عمل اتفاقی، جعل ساقط شده است.

ثمره‌ی بحث قدرت

- اما در مورد این که «آیا قضا بر او واجب است یا نه؟» همانند مورد اول یعنی عجز مستوعب خواهد بود و تمامی آنچه در آنجا مطرح بود در اینجا هم جریان می‌یابد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- بدین ترتیب در صورت مشروط نبودن جعل به قدرت، تکلیف ساقط می‌شود و در صورت مشروط بودن جعل به قدرت، این مورد همانند مورد قبل و مثالی از آن خواهد بود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در اینجا لازم است نسبت به دو موردی که شهید صدر بیان نمود، دو نکته را بیان نماییم:

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۱. در آنجا که عجز مستوعب وجود دارد و جعل مشروط به قدرت است، شهید صدر فرمود: قضا بر این شخص واجب نیست.
- اما این فرمایش تا حدی درست است. یعنی مسلماً ما نمی‌توانیم به این دلیل، قضا را برای او ثابت کنیم اما معنای این سخن آن نیست که اصلاً نمی‌توان حتی با دلیل دیگری، قضای تکلیف را بر چنین شخصی واجب دانست. چه بسا ممکن است دلیل دیگری قضا را بر این شخص واجب نماید.

ثمره‌ی بحث قدرت

- به عبارت دیگر ما دلیلی بر اثبات ملاک بر این شخص نداریم نه این که دلیلی بر عدم ملاک داشته باشیم. بنابراین منافاتی ندارد که دلیل دیگری قضا را بر این شخص واجب کند و ما با جعل وجوب، کشف نماییم که ملاک در مورد این شخص وجود دارد.

ثمره‌ی بحث قدرت

- ۲. وقتی صحبت از غیر مقدور بودن عملی برای مکلف می‌کنیم، هم شامل مواردی می‌شود که او قادر بر انجام آنها نیست و هم شامل مواردی می‌شود که او قادر بر ترک آنها نیست و غیر مقدور صرفاً شامل مواردی که قدرت بر فعل ندارد، نمی‌شود.

ثمره‌ی بحث قدرت

- در این موضوع دو بحث دیگر هم مطرح است:
- ۱. آنجا که فرد قدرت دارد اما در بقاء قدرت از او سلب می‌شود.
- ۲. آنجا که تکلیف دارای دو گونه فرد است، هم افراد مقذور دارد و هم افراد غیر مقذور.
-

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- آنچه تا به الآن بحث کردیم مربوط به آنجا بود که مکلف در حدوث و در بقاء قادر بر تکلیف نباشد. اما آنجا که مکلف حدوثاً قدرت بر تکلیف دارد و در بقاء قدرت از او سلب می‌شود، سه فرض متصور است:

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

أ. مكلف با عصيان به نقطه‌ای می‌رسد که قدرت از او سلب می‌شود.

ب. مكلف خودش را عاجز نماید (تعجيز)

ج. بر مكلف عجز طاری و عارض شود.

مكلف حدوثاً قدرت بر تكليف دارد و در بقاء قدرت از او سلب می‌شود

أ. مكلف با عصیان به نقطه‌ای می‌رسد که قدرت از او سلب می‌شود.

ب. مكلف خودش را عاجز نماید (تعجیز)

أ. مكلف عالم به عامل سلب قدرت است، و با این حال فعل را تأخیر می‌اندازد.

ج. بر مكلف عجز طاری و عارض شود.

أ. مكلف جاهل به عامل سلب قدرت است.

مكلف حدوثاً
قدرت بر تكليف
دارد و در بقاء
قدرت از او سلب
می‌شود

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- أ. مکلف با عصیان به نقطه‌ای می‌رسد که قدرت از او سلب می‌شود. مثل این که در اول وقت ظهر، قدرت خواندن نماز را دارد، اما تأخیر می‌اندازد. آن قدر خواندن نماز را به تأخیر می‌اندازد که وقت تنگ می‌شود و دیگر نمی‌تواند نماز ظهر را بخواند یعنی حتی اگر شروع کند به پایان نمی‌رساند و او حدوثاً قادر بود اما به عصیان خویش، قدرت را از خود سلب کرد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- ب. مکلف خودش را عاجز نماید که اصطلاحاً به این کار تعجیز می‌گوییم. یعنی مکلف، زمینه و امکانی را که برای عمل وجود داشته، از بین ببرد. مثل این که در اول وقت، آبی در اختیار مکلف بود که می‌توانست با آن وضو بگیرد و نماز بخواند ولی او آب را بریزد. با ریختن آب، قادر بر وضو گرفتن نیست؛ زیرا فرض این است که هیچ آب دیگری که بتواند با آن وضو بگیرد، موجود نمی‌باشد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در این فرض، عصیانی در کار نیست. زیرا مکلف عمل واجبی را ترک نکرده است. او فقط زمینهای انجام یک واجب یعنی وضو گرفتن را که به عنوان مقدمه‌ی نماز واجب بود، از بین برده است.
- از این رو، او می‌تواند تیمم کند و نماز را بخواند و به واجب خویش یعنی خواندن نماز عمل نماید. در حالی که در فرض قبل، تأخیر نماز از وقت خودش بود که عصیان به شمار می‌آمد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- ج. بر مکلف عجز طاری و عارض شود. او در ابتدا قدرت انجام کار را دارد، اما بر حسب یک اتفاق، به گونه‌ای که خود دخالتی در آن ندارد، قدرت از او سلب شود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در مورد دو فرض اول و دوم که اصطلاحاً به آنها اضطرار به سوء اختیار می‌گویند (یعنی مکلف با سوء انتخاب و اختیار خویش، مضطر شده است)، همه گفته‌اند که زوال قدرت باعث زوال تنجیز نیست.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در این دو مورد عقل حکم می‌کند که مسئولیت از مکلف سلب نمی‌شود.
- مکلف در مورد عصیان می‌توانست فعل را ترک نکند؛ اما چون آن قدر تأخیر انداخت تا وقت تنگ شود، عاصی است و به خاطر ترک فعل، عقاب می‌شود.
- در مورد تعجیز هم می‌توانست فعل را قبل از عاجز کردن خویش انجام دهد، اما نکرد، پس در قبال آن مسئول است و به خاطر آن استحقاق عقاب دارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اما در فرض سوم یعنی عجز طاری، دو صورت وجود دارد:

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

أ. مكلف عالم به عامل سلب قدرت است،
وبما این حال فعل را تأخیر می اندازد.

عجز طاری

أ. مكلف جاهل به عامل سلب قدرت
است.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- أ. مكلف می‌داند که عاملی قدرت را از او سلب خواهد کرد، ولی با این حال فعل را تأخیر می‌اندازد.
- در این صورت درست است که خودش در این سلب قدرت دخالتی ندارد، اما از سلب قدرت خویش، مطلع است.
- در این مورد نیز مكلف استحقاق عقاب دارد؛ زیرا آن وقت که فعل برای او میسر بود، انجام نداد، صبر کرد تا قدرت از او سلب شود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- ب. مکلف نمی‌داند عاملی قدرت را از او سلب می‌کند و از آنجا که فرصت برای انجام کار وجود دارد، فعل را تأخیر می‌اندازد.
- اما در هنگام عمل ناگهان قدرت از او سلب می‌شود. در این فرض شخص عقاب نمی‌شود و استحقاق عقاب ندارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- بنابراین در مسأله‌ی سلب قدرت در بقاء، چهار فرض وجود دارد که در سه تای آنها استحقاق عقاب برای مکلف ثابت است و در فرض چهارم مکلف استحقاق عقاب ندارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در این مسأله نیز، داوری بر عهده عقل است. به تعبیر شهید صدر، عقل، حق الطاعة برای مولی می بیند، اگر مکلف حق مولی را ادا نمود، استحقاق عقاب دارد.
- بله او در ظرفی که عاجز از تکلیف است، نمی تواند تکلیف را انجام دهد و در این زمان تکلیف متوجه او نیست؛ ولی چون آگاه از عجز خویش در آینده است و خود باعث آن شده است، استحقاق عقاب پیدا می کند.
- مگر این که از این که در آینده عاجز می شود بی-خبر باشد. در این صورت عقابی نیز متوجه او نخواهد بود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- واضح است اگر مکلف در ظرفی که تکلیف متوجه او نیست، خود را عاجز نماید و از توجه تکلیف در آینده هم بی-خبر باشد، باز مستحق عقاب نیست و در قبال فعل مسئولیتی ندارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلب آن در بقاء

- همچنین بدیهی است استحقاق عقاب، غیر بحث قضا است.
- کسی که عمداً نماز را تأخیر می‌اندازد تا وقت فوت شود، استحقاق عقاب دارد و قضای نماز نیز بر او واجب است.
- کسی هم که بدون علم به پیدایش عجز، عاجز از تکلیف می‌شود (یعنی صورت دوم از عجز طاری)، استحقاق عقاب ندارد، اما قضای نماز بر او واجب است.
- به عبارت دیگر چه شخص مستحق عقاب باشد چه نباشد، این که آیا باید تکلیف را قضا نماید، بحث دیگری است و ربطی به بحث فعلی ما ندارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اصولی‌ها از این بحث با عنوان الاضطرار بالاختیار، لا ینافی الاختیار عقاباً، تعبیر کرده‌اند.
- مقصود این است که اگر انسان با اختیار گرفتار اضطرار شود، این گرفتاری منافاتی با مسئولیتی ندارد که در حالت اختیار داشت.
- اگر در حال اختیار با ترک فعل واجب مورد عقاب قرار می‌گرفت، در این حالت هم که خود به سوء اختیار خویش، مضطر شده است و نمی‌تواند فعل واجب را انجام دهد، مورد عقاب قرار می‌گیرد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- پس کسی که بر لب پرتگاه ایستاده و قصد خودکشی دارد، تا آن هنگام که خود را پرت نکرده است، می‌تواند از کشته شدن یا لااقل مضروب شدن خود جلوگیری نماید.
- اما بعد از این که خود را پرت نمود و بین آسمان و زمین قرار گرفت، دیگر از نگه داشتن خویش عاجز است. او خواه ناخواه به زمین می‌خورد و اگر قرار است بر اثر این ضربه، کشته شود، می‌میرد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اضطراری که برای او در حال سقوط پیدا شده، به سوء اختیار خودش بوده و او با اراده و اختیار، خود را پرت نموده است.
- بنابراین از حیث عقاب منافاتی با اختیار ندارد. همان حکم حالت اختیار بر او هم مترتب است.
- اگر خودکشی حرام است و عقاب دارد، این شخص هم عقاب می شود.
- یقیناً در حال سقوط، اختیار ندارد، اما این اضطرار را با اختیار به دست آورده است. پس همانند حالت اختیار با او معامله می شود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در ادامه‌ی این بحث، بحث دیگری مطرح می‌شود. آن بحث این است که آیا خطاب شامل چنین شخصی (کسی که به سوء اختیار خویش دچار اضطرار شده است) می‌شود؟

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلب آن در بقاء

- در مثال مذکور، یعنی پرتاب از بلندی، دلیلی که خودکشی را حرام می‌کند، یقیناً شامل این فرد قبل از سقوط، می‌شود. خطاب می‌گوید: خودکشی حرام است و این خطاب فرد را در حال اختیار در بر می‌گیرد.
- سؤال این است که آیا بعد از پرت شدن یعنی در زمانی که عاجز از نگهداری خویش است، باز خطاب شامل او می‌شود؟

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در جواب گفته‌اند: خطاب چنین فردی را در بر نمی‌گیرد. زیرا او قدرت اجتناب از فعل را ندارد، بنابراین فایده‌ای ندارد مولی بگوید: خودت را نکش، خودکشی حرام است.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلب آن در بقاء

- اما نظر شهید صدر این است که فعلیت جعل و خطاب از بین نمی‌رود؛ اگر چه فاعلیت آن از بین می‌رود. مولی با خطاب خویش عبد را به انجام واجب یا ترک حرام، وادار و به عبارتی تحریک می‌کند.
- الان که عبد در حال سقوط است و قدرتی بر اجتناب ندارد، محرکیت خطاب نسبت به این شخص از بین می‌رود. مولی دیگر نمی‌تواند او را از خودکشی منع نماید. اما فعلیت جعل در مورد چنین شخصی ثابت است. زیرا ملاک شمول جعل این است که عبد حدوثاً قدرت بر انجام فعل یا ترک آن را داشته باشد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اعتبار به لحاظ حکمت و غرضش شامل مواردی که قدرت نباشد، نخواهد بود.
- آنچه اعتبار را عقلایی می‌کند، اصل وجود قدرت است.
- قبلاً نیز گفتیم اعتبار از حیث اعتبار بودنش سهل المؤمنه است. از این حیث می‌توان نسبت به امر غیر مقدور نیز اعتبار را تصور نمود. اما به لحاظ حکمت اعتبار، تحقق اعتبار نسبت به عملی که مقدور نیست، عقلایی نمی‌باشد. حکمت اعتبار این است که عبد را به انجام تکلیف تحریک نماید. اگر عبد اصلاً قدرت بر تکلیف ندارد تحریک او به واسطه‌ی خطاب بی‌معنا است.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- با این وصف حکمت جعل تا این حد اقتضا دارد که شخص فی الجملة قادر بر انجام تکلیف باشد اگر همین مقدار مقدور بود، جعل و اعتبار نسبت به او تحقق می یابد و او مشمول خطاب خواهد بود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اما بقای قدرت دخالتی در حکمت جعل و اعتبار ندارد. اگر مولی برای کسی که عاجز از تکلیف است، اعتبار نماید، عملی لغو و بیهوده انجام داده است. عبد زمینه‌ی انجام کار را ندارد، تحریک مولی در این ظرف، کار عبثی است.
- اما اگر فی الجملة قدرتی وجود دارد، مولی می‌تواند نسبت به او اعتبار داشته باشد، هر چند ممکن است این قدرت از او سلب شود. نهایتاً فاعلیت و محرکیت جعل، با سلب قدرت از بین می‌رود.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- این فرمایش شهید صدر مبتنی بر این است که جعل مکرر صورت نمی‌گیرد. شارع یک جعل به نحو قضیه‌ی حقیقیه انجام می‌دهد و همه‌ی کسانی که شامل شرایط ملحوظ در جعل باشند، تحت آن قرار می‌گیرند.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلب آن در بقاء

- وقتی امر به نماز آمد: «اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل» همه‌ی کسانی را که فی الجمله در قطعه‌ای از زمان قدرت بر نماز دارند و می‌توانند در آن قطعه تکلیف را انجام دهند، در بر می‌گیرد. در آن قطعه‌ای از زمان که شخص عاجز از انجام تکلیف است و قدرت را از دست می‌دهد، جعل محرکیت ندارد، اما فعلیت دارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- اگر جعل آناً فآناً جعل می‌شد، در زمانی که قدرت نبود جعلی هم نبود اما چون به نحو قضیه‌ی حقیقیه جعل می‌شود، فعلیت جعل باقی است و معنا ندارد جعل نسبت به او ساقط شود؛ اگر چه عدم تحریک جعل در این حالت معنادار است.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- از این رو شهید صدر می‌فرماید: آنچه دیگران گفته‌اند که الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار عقاباً و ینافیہ خطاباً (اضطرار با اختیار از حیث عقاب منافاتی با اختیار ندارد اما از حیث تنجیز با او منافی است)، دقیق نیست.
- آنها معتقد بودند که مثلاً خطاب صلّ (نماز بخوان)، کسی را که عاجز از تکلیف است و خود باعث عجز خویش شده، در بر نمی‌گیرد و در این صورت دیگر تکلیفی متوجه او نیست.
- اما شهید صدر معتقد است فعلیت خطاب باقی است اگر چه خطاب فاعلیت ندارد.

أ. وجود قدرت حدوثاً و سلباً آن در بقاء

- در عین حال که نقطه نظر شهید صدر با دیگران در این مسأله تفاوت دارد، ولی خود شهید صدر اعتراف می‌کند که این بحث صرفاً یک تحلیل است و ثمره‌ی عملی ندارد.
- چه قایل باشیم که جعل و خطاب، فرد مذکور را نمی‌گیرد و چه قایل باشیم به این که فعلیت جعل باقی است، از آنجا که فاعلیت خطاب از بین می‌رود، این شخص مستحق عقاب است.
- یعنی ثمره‌ی بحث در مستحق بودن یا نبودن شخص نسبت به عقاب، معلوم می‌شود که در اینجا شخص مستحق عقاب است پس این بحث ثمره‌ی عملی ندارد و صرفاً یک بحث علمی است.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- تمامی آنچه گذشت در مورد تکالیفی است که تمام افراد «مکلف به» افراد غیر مقدور هستند. بحثی که الان داریم در مورد تکالیفی است که دو نوع فرد دارد. برخی از افراد تکلیف مقدور و برخی دیگر غیر مقدور هستند. از آنجا که در مجموعه، افراد مقدور هم وجود دارد، بدون شک تنجیز معنا دارد. بحث این است که جعل به چه شکلی ممکن است.

ب. جامع بين مقدور و غير مقدور

أ. به نحو اطلاق

شمولی

ب. به نحو اطلاق

بدلی.

جعل

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- در این صورت برای جعل دو فرض متصور است:
- أ. جعل به نحو اطلاق شمولی
- ب. جعل به نحو اطلاق بدلی.
- مقصود از اولی این است که جعل تمام افراد مجعول را در برگیرد و مقصود از دومی این است که جعل یکی را به صورت نامعین شامل شود.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- اگر جعل به نحو اطلاق شمولی مورد نظر باشد، آن وقت مولی تمامی افراد را از عبد طلب کرده است؛ چه این افراد مقدور باشند چه نباشند. در حالی که مسلماً چنین چیزی ممکن نیست.
- اگر جعل حتی افراد غیر مقدور را هم در بر بگیرد، با حکمت عقلایی آن ناسازگار است. این بحث همانند مورد قبل نیست که قدرت حدوثاً محقق بود.
- در اینجا اصلاً از ابتدا نسبت به بعضی افراد قدرت وجود ندارد. پس جعل در مورد آنها هم معقول نیست. عبد نسبت به آنها تحریک نمی شود.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- بنابراین این مقدار مسلم است که اطلاق به نحو شمولی اصلاً درست نیست و با حکمت جعل هم سازگار نمی باشد.
- اما در مورد اطلاق به نحو بدلی باید دقت بیشتری نمود.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- قبل از توضیح آن، یادآور می‌شویم که محل این بحث، مسأله‌ی اجتماع امر و نهی است و از آنجا که اصولی‌ها به طور مستقل به این بحث نپرداخته‌اند، آن را در لابه-لای بحث‌های اصولی خویش مطرح نموده و برخی از آنها این بحث را در همان مسأله‌ی اجتماع امر و نهی آورده‌اند.
- البته برخی دیگر آن را در بحث تراحم که با بحث اجتماع امر و نهی ارتباط دارد، مطرح کرده‌اند. مرحوم نائینی به تبع شیخ انصاری، این بحث را در مسأله‌ی اجتماع امر و نهی آورده است.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- سئوالی که در آن بحث مطرح است، این است که تکلیفی مثل نماز، افرادی دارد که مقدور مکلف است و افرادی نیز دارد که مقدور مکلف نیست؛ مثل نماز در مکان غصبی که شارع از آن نهی کرده است.
- آیا ممکن است که مولی به جامع بین مقدور و غیر مقدور امر نماید؟

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- قدرتی که در اینجا مطرح است اگر چه در ابتدا قدرت عقلی را شامل می‌شود؛ ولی همان گونه که بعداً نیز خواهیم دید، با توسعه‌ای قدرت شرعی را نیز در بر می‌گیرد. یعنی ما به عنوان یک مبدء تصدیقی، قدرت عقلی را شرط تکلیف دانستیم و در بحث دیگری، قدرت شرعی را نیز اضافه خواهیم کرد.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- بنابراین وقتی در این بحث از قدرت سخن می‌گوییم، فقط لازم نیست قدرت، تکوینی باشد. قدرت تشریحی هم می‌تواند شرط قرار گیرد. در مثال نماز، عقلاً شخص قادر بر نماز در خانه‌ی غصبی هست اما از نظر شرعی او قادر به نمازی که نهی دارد، نیست.
- حال اگر مولی خودش از عبد خواسته که فردی مثل نماز در خانه غصبی را اتیان نکند و قدرت را از او سلب نموده، آیا می‌تواند به همان فرد امر نماید؟
- همان گونه که گفتیم یقیناً به نحو اطلاق شمولی، چنین امری ممکن نیست. اما به نحو اطلاق بدلی، محل بحث است.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- اگر جعل به نحو اطلاق بدلی ممکن باشد، آنچه مولی می خواهد اتیان یک فرد از افراد نماز است. مولی در این صورت خواهان تمامی افراد نیست. حال اگر مکلف، فرد غیر مقدور را اتیان کند، آیا تکلیف از او برداشته می شود؟

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- ثمره‌ی بحث هم در همین جا است. مسلماً اگر مکلف، فرد مقدور را انتخاب نماید و آن را اتیان کند، تکلیف از او برداشته می‌شود. اما اگر فرد غیر مقدور را اتیان کند، چطور؟
- اگر جعل به نحو اطلاق بدلی، شامل افراد غیر مقدور هم بشود، تکلیف ساقط می‌شود. اما اگر قایل شویم که جعل فقط افراد مقدور را در بر می‌گیرد، تکلیف ساقط نمی‌شود؛ چون عبد هنوز فردی از افراد مقدور را اتیان نکرده است و خطاب همچنان به حال خودش باقی است.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

- دو مبنا در اینجا مطرح شده است:
- مرحوم نائینی معتقد است که تکلیف به جامع بین افراد مقدور و غیر مقدور به نحو اطلاق بدلی ممکن نیست، تکلیف فقط افراد مقدور را شامل می‌شود و اصلاً افراد غیر مقدور را در بر نمی‌گیرد.

ب. جامع بین مقدور و غیر مقدور

نقطه‌ی مقابل این اعتقاد، فرمایش محقق کرکی است که می‌گوید: جامع بین افراد مقدور و غیر مقدور، مقدور است و تکلیف به جامع و به نحو بدلی تعلق گرفته است. بنابراین شامل افراد مقدور و غیر مقدور هر دو می‌شود.